



شماره چهاردهم

زمستان ۱۳۸۹

صفحات ۴۶-۴۹

واژگان کلیدی

- معنی‌شناسی شناختی
- معنای دائرةالمعارفی
- معنای فرهنگ‌وار
- حروف اضافه
- فرهنگ سخن

بررسی معانی حروف اضافه مکانی فرهنگ سخن براساس معنی‌شناسی شناختی

دکتر محمد راسخ‌مهند*

دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینای همدان

چکیده

هر فرهنگ‌نگاری با معنی سروکار دارد و آشنایی با تعاریف مختلف معنی و رویکردهای متفاوت در معنی‌شناسی می‌تواند برای وی مفید باشد. در این مقاله نگارنده کوشیده‌است نحوه نگرش به معنی در معنی‌شناسی شناختی را معرفی کند. در این رهیافت، معنی دائرةالمعارفی مدنظر است که با معنای فرهنگ‌وار متفاوت است. در این مقاله نحوه ضبط معانی حروف اضافه مکانی در فرهنگ فارسی سخن براساس معنی‌شناسی شناختی بررسی شده و نقاط قوت و ضعف آن براساس این الگو معرفی شده‌است. این مقاله نشان می‌دهد که آشنایی با معنی‌شناسی شناختی چگونه می‌تواند فرهنگ‌نگاران را در تعیین معنای کامل مدخل‌ها یاری کند.

*mrasekhmahand@yahoo.com

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۰/۴/۱۹

نشانی پست الکترونیکی نویسنده:

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۱۲/۲۳

۱- مقدمه

معنی‌شناسی شناختی، همانند زبان‌شناسی شناختی، نظریهٔ واحدی نیست، بلکه مجموعه‌ای از نظریات و رویکردهاست که می‌توان آنها را براساس اشتراکاتشان زیر یک چتر گرد آورد. معنی‌شناسی شناختی به بررسی رابطه میان معنا و ارجاع آن در جهان واقعی می‌پردازد. مفاهیم و مباحثی مانند استعاره و مجاز، معنای دائره‌المعارفی^۱، مقوله‌بندی^۲ و نظریهٔ سرنمون^۳، فضاهای ذهنی^۴، آمیزهٔ مفهومی^۵ و چند مفهوم دیگر را می‌توان در حوزهٔ معنی‌شناسی شناختی گرد آورد (راسخ‌مهند، ۱۳۸۹: ۲۲).

چند اصل را در معنی‌شناسی شناختی می‌توان پیدا کرد که در همهٔ مفاهیم و نظریه‌های مذکور ثابت‌اند و از اصول بنیادی آنها به شمار می‌روند. یکی از اصول معنی‌شناسی شناختی این است که ساختار مفهومی^۶ جسمی شده^۷ است، و دیگر این که ساختار معنایی همان ساختار مفهومی است. به‌عنوان مثال جملات (۱) را در نظر بگیرید:

(۱) الف. علی تو در دسر افتاده.

ب. مریض تو کما رفته.

ج. مریض از کما درآمده.

د. دوستم رفته تو فکر.

در این جملات مفاهیم انتزاعی مانند «در دسر» و «کما» طوری مفهوم‌سازی شده‌اند که انگار دارای حجم^۸ هستند و می‌توان به آنها داخل و یا از آنها خارج شد. در واقعیت مفاهیمی عینی که انسان آنها را دارای حجم می‌داند وجود دارند. فرض کنید داخل اتاقی گیر کرده‌اید که قفل شده‌است، در این صورت خود را داخل حجمی می‌دانید که نمی‌توان بدون باز شدن در از آن خارج شد. از نظر زبان‌شناسان شناختی، درک جملات (۱) که به مفاهیمی انتزاعی اشاره دارند براساس درک واقعیت‌های عینی صورت می‌پذیرد. در واقع

1. encyclopedic meaning
2. categorization
3. prototype theory
4. mental spaces
5. conceptual blending
6. conceptual structure
7. embodied
8. containment

حجم، یک طرح‌وارهٔ تصویری^۱ است که در آن تجربهٔ جسمی باعث درک معنی می‌شود. لیکاف (۱۹۸۷: ۳۷) عنوان می‌کند که درک معانی جملات (۱) براساس یک فرافکنی استعاری صورت می‌پذیرد که در آن طرح‌وارهٔ تصویری حجم به حوزه‌های مفهومی انتزاعی مانند حالت کشیده می‌شود. نتیجهٔ این امر استعارهٔ مفهومی^۲ «حالت‌ها حجم هستند» می‌شود. بر این اساس، درک ما از حجم، جسمی شده است، اما این درک جسمی می‌تواند به حوزه‌های انتزاعی نیز فرافکنی شود؛ پس ساختار مفهومی جسمی شده است (برای آگاهی بیشتر نک. جانسون^۳، ۱۹۸۷: ۳؛ لیکاف^۴، ۱۹۸۷: ۳۹؛ تالمی^۵، ۲۰۰۰: ۱۷۷؛ و ایوان^۶ و گرین^۷، ۲۰۰۶: ۴۷-۸).

دیدگاه‌های لیکاف در مورد مقوله‌بندی و نظریهٔ سرنمون یکی دیگر از اصول معنی‌شناسی شناختی است. مقوله‌بندی پدیده‌های اطراف، فقط خاص انسان‌ها نیست، حتی حیوانات هم این کار را می‌کنند، مثلاً مواردی را در مقولهٔ خوردنی و مواردی را در مقولهٔ غیرخوردنی قرار می‌دهند، یا دو مقولهٔ دوست و دشمن را از هم تمیز می‌دهند. انسان‌ها پدیده‌های فیزیکی و اجتماعی جهان را در مقولات مختلفی قرار می‌دهند و از این نظر ما در دنیایی مقوله‌بندی شده زندگی می‌کنیم. همچنین اگر لازم باشد انسان‌ها به تعداد مقوله‌های موردنظر خود اضافه می‌کنند یا موردی را به موارد درون یک مقوله می‌افزایند.

بخشی از اطلاعات ما از یک واژه به این برمی‌گردد که آن واژه به چه مقولاتی اشاره می‌کند. اساس مقوله‌بندی چیست؟ یعنی بر چه اساسی مواردی را در یک مقوله قرار می‌دهیم؟ پاسخ ابتدایی این است که موارد مشابه را در یک مقوله قرار می‌دهیم، اما شباهت قاعدهٔ مشخصی ندارد. یکی از اصول اساسی مقوله‌بندی این است که موارد دارای ویژگی‌های مشترک را در یک مقوله قرار می‌دهیم. بر این اساس، تمام مواردی که در

1. Image schema
2. conceptual metaphor
3. Johnson
4. Lakoff
5. Talmy
6. Evans
7. Green

یک طبقه قرار می‌گیرند، دارای ویژگی‌های صددرصد مشترک‌اند و هر مقوله‌ای هم دارای مرز مشخص است و عضو شدن در آن نیازمند داشتن شرایط لازم و کافی است. این نظریه دارای اشکالاتی است. اشکال اول این است که نمونه‌های درون یک مقوله جایگاه یکسانی ندارند و برخی سرنمون هستند. مثلاً در مقولهٔ پرندگان، نمونه‌هایی مانند کبوتر، گنجشک و کلاغ به مرکز مقوله نزدیک‌ترند و برخی مانند شترمرغ، خفاش و پنگوئن در حاشیه قرار دارند. مواردی که به مرکز مقوله نزدیک هستند، موارد سرنمون‌اند. پس نمی‌توان گفت تمام نمونه‌های مقولهٔ پرندگان دارای ویژگی‌های صددرصد مشترک و جایگاه یکسانی هستند. وینگنشتاین^۱ (۱۹۵۳) با طرح شباهت‌های خانوادگی به طرح مسألهٔ مقوله‌بندی پرداخته است. او گفته است که با نگاه کردن به یک عکس خانوادگی می‌توان دید که برخی دارای بینی هم‌شکلی هستند، اما برخی چشم‌های شبیه به هم و برخی دیگر چانهٔ شبیه به هم دارند؛ اما نمی‌توان انتظار داشت همهٔ افراد خانواده کاملاً شبیه هم باشند. پس شرط وارد شدن در یک مقوله، همسانی کامل نیست و نمی‌توان انتظار داشت همهٔ موارد کاملاً ویژگی‌های مشترک داشته باشند. روش^۲ در دههٔ ۱۹۷۰ با آزمایشاتی نشان داد که درک ما از مقولات و نحوهٔ قرار گرفتن عناصر درون مقولات مختلف، دارای ساختاری ذهنی است و مفهوم سرنمون در آن نقش مهمی بازی می‌کند (برای بحث دربارهٔ مقوله‌بندی و نظریهٔ سرنمون نک. روش، ۱۹۷۷-۱۹۷۵؛ لیکاف، ۱۹۸۷: ۵۸؛ یونگر^۳ و اشمیت^۴، ۱۹۹۶: ۲۷؛ گیرارت^۵، ۲۰۰۶: فصل هشتم؛ ایوان و گرین، ۲۰۰۶: ۲۵۵).

نگرش جدید به مطالعهٔ استعاره و مجاز از اصول دیگر معنی‌شناسی شناختی است. استعاره را ارتباط دو حوزهٔ معنایی تعریف کرده‌اند که در آن یک حوزهٔ معنایی براساس حوزهٔ معنایی دیگر بیان می‌شود. مثلاً حوزهٔ معنایی زمان براساس حوزهٔ معنایی مکان و حرکت صورت‌بندی می‌شود. به این ترتیب، عبارت استعاری «سال نو به سرعت به ما نزدیک می‌شود»، براساس این ارتباط قابل درک است. مجاز، برخلاف استعاره، فقط در یک حوزهٔ معنایی بررسی می‌شود. مثلاً وقتی عبارت «دیشب حافظ خواندم» گفته

1. Wittgenstein
2. Rosch
3. Ungerer
4. Schmid
5. Geeraerts

می‌شود، ارتباط بین نویسنده و اثر او در یک حوزه معنایی قابل درک است (نک. لیکاف، ۱۹۹۳: ۲۱۲؛ ریدی^۱، ۱۹۹۳: ۱۷۰).

اصل مهم دیگر در معنی‌شناسی شناختی این است که معنا دایره‌المعارفی است. دایره‌المعارفی بودن معنا یعنی اینکه معانی واژه‌ها در واقع درون نظامی از دانش درک می‌شوند که همان نظام مفهومی است. به عبارتی، معنای واژه را نمی‌توان بدون اطلاع از دانش دایره‌المعارفی که به آن مرتبط است، درک کرد. این دانش دایره‌المعارفی ریشه در تجربه اجتماعی و فیزیکی انسان دارد. فیلمور^۲ در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی با ارائه نظریه معنی‌شناسی قالبی^۳ و لانگاکر^۴ با طرح نظریه حوزه‌ها^۵، اهمیت معنای دایره‌المعارفی را در زبان‌شناسی شناختی نشان دادند.

بررسی معنی در سایر نظریه‌ها، بررسی معنای فرهنگ‌وار^۶ است. اما زبان‌شناسان شناختی بر این عقیده‌اند که تمایز میان معنای فرهنگ‌وار و معنای دایره‌المعارفی بی‌اساس است. در واقع معنای فرهنگ‌وار بخشی از معنای دایره‌المعارفی است. در زبان‌شناسی صورتگرا معنای فرهنگ‌وار دارای اهمیت است و آنها دانش جهانی را جدا از دانش زبانی می‌دانند. در این نظریه معنای فرهنگ‌وار مربوط به دانستن معنای واژه‌هاست و این دانش در فرهنگ ذهنی^۷ یا واژگان^۸ هر سخنگو قرار دارد. براساس این نظریه، هر مدخل واژگانی در واژگان ذهنی را مانند مداخل فرهنگ‌ها می‌توان توصیف کرد. آنها معنای اصلی هر واژه را اطلاعاتی می‌دانند که در تعریف هر واژه قرار دارد. زبان‌شناسی صورتگرا دانش دایره‌المعارفی را دانش غیرزبانی می‌داند. در این نظریه بین معنای درون‌زبانی^۹ و مصداق یا معنای برون‌زبانی^{۱۰} تمایز می‌نهند. همچنین در این

-
1. Reddy
 2. Filmore
 3. Frame semantics
 4. Langacker
 5. domains
 6. dictionary meaning
 7. mental dictionary
 8. lexicon
 9. sense
 10. reference

نظریه میان معنی‌شناسی و کاربردشناسی نیز تفاوت قائل‌اند. آنها دانش درباره معنای درون‌زبانی هر واژه را در حوزه معنی‌شناسی و دانش درباره معنای برون‌زبانی آن را در حیطه کاربردشناسی قرار می‌دهند. در دیدگاه فرهنگ‌وار، دانش معانی واژه‌ها از دانش فرهنگی، اجتماعی و فیزیکی ما متفاوت است. یعنی دانش ما از معانی واژه‌ها مستقل از دانش ما از جهان است. پس زبان‌شناسی صورت‌نگار به معنای فرهنگ‌وار و درون‌زبانی واژه‌ها اهمیت می‌دهد و آنها را در حوزه معنی‌شناسی قرار می‌دهد. اما در رهیافت شناختی، معنای برون‌زبانی و دائره‌المعارفی اهمیت خود را دارد و تمایز قاطعی میان معنی‌شناسی و کاربردشناسی وجود ندارد. آنها تمایز میان معنی‌شناسی و کاربردشناسی را انتزاعی می‌دانند و بر این باورند که نمی‌توان توانش زبانی را از دانش ما درباره جهان جدا کرد. آنها این دو نوع دانش را یک طیف می‌دانند و تفاوت میان معنی‌شناسی و کاربردشناسی را در میزان توجه به دانش زبانی یا دانش ما از جهان می‌دانند.

در مورد معنای دائره‌المعارفی، لیکاف (۱۹۸۷: ۶۸) از اصطلاح مدل شناختی آرمانی^۱ استفاده کرده‌است. به نظر او دانش ما درباره حوزه معنایی گاهی کاملاً منطبق بر واقعیت نیست و صورت آرمانی دارد. برای درک این مفهوم، لیکاف دو واژه «bachelor» (مرد مجرد) و «spinster» (زن مجرد) را در انگلیسی مثال می‌زند. طبق مدل شناختی آرمانی اگر مردی از سن عرفی ازدواج بگذرد، در انگلیسی «bachelor» نامیده می‌شود و برای زنی که از این سن بگذرد واژه «spinster» به کار می‌رود. مدل شناختی آرمانی همان‌طور که از نامش پیداست وضعیتی آرمانی را متصور است، مثلاً اینکه همه افراد جامعه به لحاظ زیستی توانایی ازدواج دارند، از این نظر کشیش‌هایی را که طبق قانون کلیسا ازدواج نمی‌کنند و یا زوج‌هایی را که بدون قرارداد ازدواج با هم زندگی می‌کنند مدنظر قرار نمی‌دهد. پس معنای واژگان در مدل شناختی به صورت آرمانی درک می‌شود و این وضعیت آرمانی لزوماً منطبق بر واقعیت نیست. اگر معنای فرهنگ‌وار واژه «bachelor» را در انگلیسی ملاک قرار دهیم، کشیش‌هایی که ازدواج نمی‌کنند هم در این حوزه جای می‌گیرند، اما انگلیسی‌زبانان کشیش‌ها را «bachelor» نمی‌دانند، و درک این وضعیت براساس درک دائره‌المعارفی آنها از معنای این واژه حاصل می‌شود.

در بخش بعد به یکی دیگر از دیدگاه‌های مطرح در معنی‌شناسی شناختی اشاره می‌کنیم که با معانی واژه سروکار دارد، و در بخش ۳ با استفاده از این چارچوب نظری، به نحوه ثبت معانی چند حرف اضافه در فرهنگ بزرگ سخن، در مقام نمونه‌ای از فرهنگ‌های فارسی متأخر اشاره می‌کنیم و نقاط قوت و ضعف آنها را نشان می‌دهیم. در ادامه پیشنهادهایی برای ضبط معانی با استفاده از دیدگاه شناختی ارائه می‌کنیم.

۲- مقولات شعاعی^۱

بروگمن^۲ و لیکاف (۱۹۸۸: ۴۸۰) درباره بررسی معنای واژه در زبان، دیدگاه معنی‌شناسی واژگانی شناختی^۳ را ارائه کردند. این نظریه برپایه دیدگاه‌های لیکاف درباره مقوله‌بندی، مدل‌های شناختی ایده‌آل و همچنین استعاره و مجاز مفهومی شکل گرفته‌است. در معنی‌شناسی واژگانی شناختی، واژه‌ها را مقولاتی می‌دانند که می‌توان با استفاده از مدل‌های شناختی ایده‌آل بررسی کرد. لیکاف عنوان می‌کند که واژه‌ها نوعی مقولات پیچیده دارند که وی آنها را مقولات شعاعی می‌نامد. در این بخش دیدگاه لیکاف درباره معنای واژه یا همان نظریه مقولات شعاعی را بررسی می‌کنیم.

ابتدا با بحث ابهام واژگانی^۴ شروع می‌کنیم. ابهام واژگانی شامل همنامی^۵ و چندمعنایی^۶ است. همنامی را در اشاره به واژه‌هایی به کار می‌برند که دارای معانی متعدد نامرتب هستند (مانند شیر، شانه، و تار در فارسی)، درحالی‌که چندمعنایی در اشاره به واژه‌های دارای معانی مرتبط به کار می‌رود. مثال (۲) نشان‌دهنده چندمعنایی حرف اضافه «روی» است^(۱). در جمله (۲) الف، این حرف اضافه در معنای «تماس داشتن به صورت عمودی» و در (۲) ب، در معنای «تماس افقی» است، ولی در (۲) ج، معنای تماس را ندارد:

(۲) الف. کتاب روی میز است.

1. radial categories
2. Brugman
3. cognitive lexical semantics
4. lexical ambiguity
5. homonymy
6. polysemy

ب. قاب عکس روی دیوار است.

ج. اسب از روی مانع پرید.

در دیدگاه‌های غیرشناختی، چندمعنایی را حاصل کاربرد واژه در بافتی خاص می‌دانند و آن را ویژگی بنیادی واژه‌ها قلمداد نمی‌کنند. مثلاً شاید معانی مختلف «روی» در جملات (۲) را چند معنای مختلف به شمار نیاورند، و همه را ابعاد مختلف نشان دادن ارتباط در فضای چندبعدی بدانند. اما با دقت در جملات (۳) مشخص می‌شود که «روی» فقط به معنای مکانی اشاره ندارد و معنای انتزاعی نیز دارد. در (۳) الف، به معنای متمرکز شدن بر کاری است و در (۳) ب، در معنای تسلط داشتن بر کسی است.

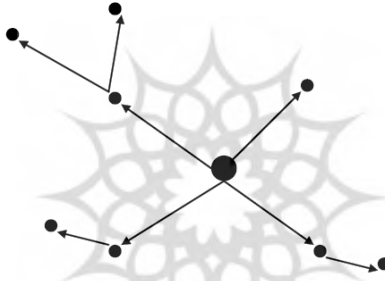
(۳) الف. آریا روی رسالهٔ دکتری‌اش کار می‌کند.

ب. این رئیس روی کارمندانش اشراف دارد.

اگر معنای «روی» در جملات (۳) را کاملاً جدا از معنای آن در جملات (۲) بدانیم، این کلمه را همنام به حساب آورده‌ایم، اما در نظریهٔ معنی‌شناسی واژگانی شناختی، این معنای را حاصل مقولات شعاعی می‌دانند و آنها را در طبقهٔ چندمعنایی قرار می‌دهند. بروگمن و لیکاف (۱۹۸۸: ۴۸۸) با بررسی ویژگی‌های حرف اضافهٔ «over» در انگلیسی که تا حدود زیادی مشابه «روی» در فارسی است، به این نتیجه رسیدند که این واژه را باید در طبقهٔ چندمعنایی قرار دهیم. آنها به این نکته اشاره دارند که چندمعنایی در ساخت مفهومی وجود دارد و فقط در روساخت زبانی مطرح نیست. بروگمن (۱۹۸۱: ۱۸) بر این عقیده بود که چندمعنایی را باید به‌عنوان بنیاد نظریهٔ معنای واژه در نظر گرفت.

لیکاف (۱۹۸۷: ۴۱۶) با پذیرش دیدگاه بروگمن، چندمعنایی را براساس نظریهٔ مقولات شعاعی بررسی کرد. او با بررسی معنای مختلف حرف اضافهٔ «over» در زبان انگلیسی به این نکته اشاره می‌کند که این معنای مختلف حاصل چندمعنایی است، زیرا آنها به همدیگر مرتبط‌اند. همچنین برخی از این معنای سرنمون یا معنای مرکزی «over» هستند، درحالی‌که برخی دیگر حاشیه‌ای به‌شمار می‌روند. به‌عبارتی دیگر، معنای واژه نیز مانند مقولات شناختی می‌توانند سرنمون و حاشیه‌ای باشد. مثلاً برای فارسی‌زبانان معنای «روی» در (۲) الف، نمونهٔ بهتری است تا معنای آن در جملات (۳) که معنای حاشیه‌ای هستند. این دیدگاه باعث شد لیکاف (۱۹۸۷: ۴۲۰) و بروگمن و لیکاف (۱۹۸۸:

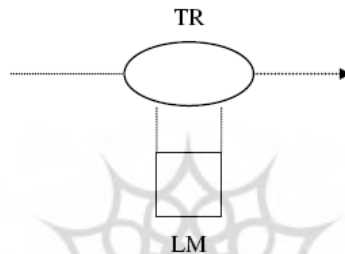
(۴۷۷) نتیجه بگیرند که معانی واژه «روی» در جملات (۳) حاصل بسط استعاری معنای همین کلمه در جملات (۲) هستند. آنها عنوان کردند که واژه‌ها مقولاتی شعاعی‌اند. مقوله شعاعی مقوله‌ای مفهومی است که در آن چند مفهوم در ارتباط با یک مفهوم مرکزی سازمان‌بندی شده‌اند. در مورد واژه نیز این‌گونه عنوان می‌شود که معانی اصلی آن، یا معانی سرنمون‌تر، در مرکز این مقوله قرار می‌گیرند و معانی حاشیه‌ای دورتر از معنای اصلی هستند. نمودار ۱ تصویری انتزاعی از نحوه ارتباط معانی مختلف واژه در دیدگاه مقولات شعاعی را نشان می‌دهد. در این نمودار هریک از گره‌ها معانی مختلف یک واژه هستند، که با پیکان‌هایی به همدیگر مرتبط‌اند و درعین حال همگی حاصل معنای مرکزی واژه‌اند.



نمودار ۱. طرحی انتزاعی از مقولات شعاعی

باید در نظر داشت که این مدل به معنای نحوه ساختن معانی جدید برای هر واژه نیست، بلکه نحوه ارتباط معانی مختلف واژه را نشان می‌دهد. در معنی‌شناسی شناختی، تمام معانی واژه‌ها در حافظه بلندمدت هر سخنگو ذخیره می‌شود، اما نحوه ارتباط این معانی براساس مقولات شعاعی بیان می‌گردد. در این دیدگاه معانی حاشیه‌ای واژه‌ها حاصل استفاده از استعاره مفهومی و انتقال طرح‌واره‌های تصویری است. یعنی همان‌گونه که در سایر پدیده‌های شناختی از این دو ابزار استفاده می‌شود، درک معانی مختلف واژه‌های چندمعنا، به عنوان یک مفهوم شناختی، نیز به همین صورت و با استفاده از ابزاری مشترک صورت می‌گیرد، و درنهایت چندمعنایی یک شبکه معنایی می‌شود که شامل معانی مرتبط به همدیگر است. در این شبکه معنایی، برخی معانی حاشیه‌ای‌اند و برخی مرکزی.

لیکاف اظهار داشت معانی حروف اضافه (مانند «روی» در فارسی و «over» در انگلیسی)، براساس تجربه ما از مکان^۱ معین می‌شوند. یعنی به این دلیل فارسی‌زبانان معنای مکانی «روی» (مثال‌های ۲) را معنای اصلی و معنای انتزاعی آن (مثال‌های ۳) را معنای فرعی می‌دانند که معانی مربوط به مکان به تجربه نزدیک‌ترند و براساس طرح‌واره تصویری ساخته می‌شوند. لیکاف نتیجه می‌گیرد که سرنمون معنای «over» طرح‌واره‌ای تصویری است که حاصل ترکیب عناصری از طرح‌واره‌های بالا^۲ و میان^۳ است. او نمودار ۲ را به‌عنوان طرح‌واره تصویری معنای اصلی «over» به دست می‌دهد (۱۹۸۷: ۴۱۹).



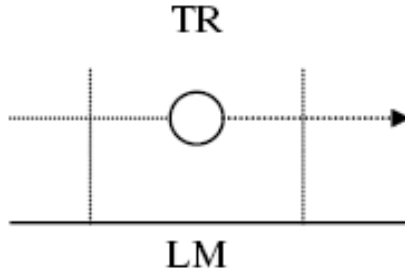
۲. طرح‌واره تصویری معنای اصلی over

اصطلاحات نقطه متحرک^۴ و نقطه ثابت^۵ که در بالا به ترتیب با TR و LM نشان داده شده‌اند، از دیدگاه دستور شناختی لانگاکر گرفته شده‌اند (نک. لانگاکر، ۱۹۸۷). نقطه متحرک معمولاً به مقوله‌ای در صحنه گفته می‌شود که کوچک‌تر است و می‌تواند حرکت کند، اما نقطه ثابت به ماهیتی اشاره دارد که نقطه متحرک در ارتباط با آن حرکت می‌کند. طبق نظر لیکاف این طرح‌واره تصویری بسیار انتزاعی است، زیرا نه تنها در مورد ماهیت نقطه ثابت چندان توضیحی نمی‌دهد، بلکه رابطه آن را با نقطه متحرک نیز به خوبی مشخص نمی‌کند. از این‌رو، وی طرح‌واره‌های تصویری عینی‌تری برای نشان دادن این روابط ارائه می‌کند. به‌عنوان مثال برای جمله (۴)، طرح‌واره تصویری^۳ را ارائه می‌کند:

(۴) پرنده روی حیاط پرواز می‌کند.

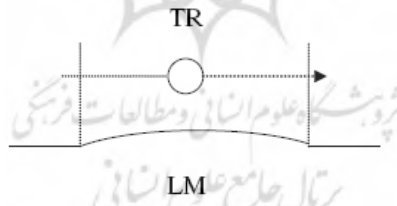
1. space
2. above
3. across
4. trajector
5. landmark

در طرح‌واره تصویری ۳، نقطه ثابت (حیاط) مشخص و افقی است و رابطه‌ای افقی و بدون تماس با نقطه متحرک (پرنده) دارد.



۳. طرح‌واره تصویری جمله «پرنده روی حیاط پرواز می‌کند»

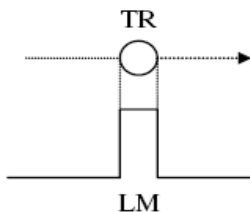
در طرح‌واره ۳ نقطه ثابت فقط به صورت افقی گسترده می‌شود، اما گاهی این نقطه هم به صورت افقی و هم به صورت عمودی گسترش می‌یابد، مانند مثال زیر: (۵) هواپیما روی تپه‌ها پرواز می‌کند. طرح‌واره تصویری ۴، جمله (۵) را به تصویر می‌کشد:



۴. طرح‌واره تصویری جمله «هواپیما روی تپه پرواز می‌کند»

گاهی نیز - چنان‌که در طرح‌واره جمله زیر دیده می‌شود- نقطه ثابت به صورت عمودی گسترده می‌شود و گسترش افقی ندارد: (۶) پرنده از روی دیوار پرواز کرد.

نمودار ۵، طرح‌واره تصویری جمله فوق را نشان می‌دهد و در آن، نقطه ثابت فقط به صورت عمودی گسترده شده‌است.



۵. طرح‌واره تصویری جمله «پرنده از روی دیوار پرواز کرد»

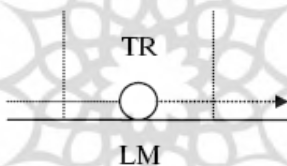
در هیچ‌کدام از مثال‌های مذکور رابطه نقطه ثابت و متحرک به صورت تماس نبوده‌است، در حالی که در جملات زیر، رابطه آن دو به صورت تماس نیز هست:

(۷) علی از روی پل رد شد.

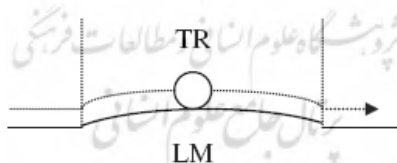
(۸) علی از روی تپه رد شد.

(۹) علی از روی دیوار رد شد.

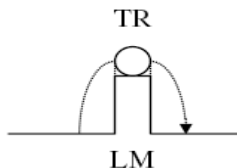
طرح‌واره تصویری جمله‌های فوق به ترتیب در نمودار ۶، ۷ و ۸ آمده‌است:



۶. طرح‌واره تصویری جمله «علی از روی پل رد شد»



۷. طرح‌واره تصویری جمله «علی از روی تپه رد شد»



۸. طرح‌واره تصویری جمله «علی از روی دیوار رد شد»

لیکاف با طرح این مسائل نتیجه می‌گیرد که حرف اضافه «over» در انگلیسی (یا «روی» در فارسی)، که بیشتر به‌عنوان واژه‌ای چندمعنا در نظر گرفته شده‌است، براساس طرح‌واره‌های تصویری متفاوت مفهوم‌سازی می‌شود. او این طریق را رویکرد تشخیص کامل^۱ نامیده‌است، که براساس آن معانی انتزاعی متفاوت یک واژه تعیین می‌شود. علاوه‌بر این، بخشی از معنای انتزاعی «روی» در فارسی نیز (مانند جملات ۳)، براساس استعاره مفهومی حاصل می‌شود. مثلاً در جمله «مدیر روی کارمندانش اشرف دارد»، «روی» بسط استعاری پیدا کرده‌است و به این معنی نیست که نقطه عبور (مدیر) بر نقطه ثابت (کارمندانش) به صورت افقی یا عمودی حرکت می‌کند. این معنا به‌نوعی حاشیه‌ای است و در معنای اصلی «روی» قرار ندارد. به‌طور خلاصه می‌توان گفت واژه‌ها دارای مقولات شعاعی هستند و این مقولات در ارتباط با معنای مرکزی دور هم گرد آمده‌اند. مقوله شعاعی درواقع شامل طرح‌واره‌های انتزاعی است و معانی مختلف براساس روابط بین اجزای این طرح‌واره‌ها یا بسط استعاری حاصل می‌شوند. برخی معانی در مقولات شعاعی مرکزی و برخی حاشیه‌ای هستند.

۳- نحوه ضبط معانی برخی حروف اضافه مکانی در فارسی

در این بخش نحوه ضبط معانی چند حرف اضافه در فرهنگ بزرگ سخن را بررسی می‌کنیم. قبل از پرداختن به نحوه ضبط معانی حروف اضافه، باید اشاره شود که در این فرهنگ، اغلب بین نقش‌های مختلف این کلمات تفاوتی قائل نشده‌اند یا اگر تفاوتی گذاشته‌اند، در یک مدخل آورده‌اند. مثلاً در مدخل «زیر»، شانزده معنی ذکر شده‌است، اما در همه آنها و مثال‌هایشان کلمه «زیر» حرف اضافه نیست: در «زیر کفشم پاره شده»، اسم است، در «بچه زیر میز قایم شده»، حرف اضافه است و در «آب که از کوه‌ها سرازیر شده بود، چون به زیر آمد در زمین فرو رفت»، قید است. در اکثر مدخل‌های دیگر مربوط به حروف اضافه نیز چنین مشکلی دیده می‌شود، اما در اینجا فقط کاربردهای این کلمات را در حالت حرف اضافه بررسی می‌کنیم.

اولین حرف اضافه‌ای که بررسی می‌کنیم، «روی» است که در بخش قبل نیز به معانی مختلف آن پرداخته شد. از میان معانی مرکزی و حاشیه‌ای این حرف اضافه در فارسی، در فرهنگ بزرگ سخن چند معنی ضبط شده است که به ترتیب زیر است:

روی: ... ۱. سطح چیزی: روی میز خالی بود، ۲. بخش بالایی چیزی، بالا: روی دیوار ایستاده بود و بیرون را تماشا می‌کرد، ۳. بر روی، بر بالای: روی هوا بودم، ۴. بنابر: روی همین اصل، تصمیم گرفته بودم.

چنان‌که مشخص است، نه تنها در این فرهنگ معانی استعاری این حرف اضافه (مانند مثال‌های ۳) ذکر نشده است، بلکه معانی مرکزی آن نیز به صورت کامل نیامده است. معانی ۱ و ۲ در واقع دارای طرح‌واره‌ای یکسان‌اند و مراجعه‌کننده از آنها فقط یک معنی به دست می‌آورد که با نمودار ۲ مطابقت دارد. در عین حال تعدادی از معانی مختلف مرکزی آن که در مثال‌های ۵ تا ۹ آمده است، ذکر نشده و مثالی نیز برای آنها آورده نشده است.

در مورد حرف اضافه «پایین» نیز در فرهنگ بزرگ سخن نابسامانی دیده می‌شود، هر چند معانی لحاظ شده برای آن قابل قبول‌تر از سایر مداخل‌های مربوط به حروف اضافه است. در چند معنای ابتدایی این مدخل، این کلمه صفت است، مانند «طبقه پایین»، «ده پایین»، «صدای پایین»، «قسمت پایین» و «دمای پایین»؛ اما در ادامه مدخل مواردی آمده است که این کلمه کاربرد حرف اضافه دارد. بنابراین در یک مدخل، بدون اشاره، این دو کاربرد خلط شده است. در معنای حرف اضافه‌ای این کلمه آمده است: «آن قسمت از هر چیزی که نزدیک زمین یا مرکز زمین است»، و مثال‌هایی مانند «پایین چاه»، «پایین درخت»، «پایین دیوار»، و «پایین میز» برای آن ذکر شده است. همچنین عباراتی مانند «پایین تخت‌خواب» و «پایین اتاق» را معنای جدای این حرف اضافه دانسته‌اند. طرح‌واره تصویری این کلمه در عبارت «پایین اتاق» با «پایین چاه» کاملاً متفاوت است.

در مورد حرف اضافه «بالای» نیز خلط کاربرد حرف اضافه‌ای (مانند بالای کوه) و صفتی (مانند تکنیک بالا) در فرهنگ بزرگ سخن مشهود است. در معنای حرف اضافه آن را در اشاره به «قسمت بلند هر چیز، مقابل پایین» (مثل بالای کوه) و «دورترین قسمت اتاق یا سالن نسبت به در» (مثل بالای اتاق) معنی کرده است. اما طرح‌واره‌های تصویری متفاوتی می‌توان برای کاربرد این حرف اضافه در عباراتی مانند «بالای در»،

«بالای سرش هواپیما پرواز می‌کرد»، «بالای ابرها»، «بالای پله‌ها» و «بالای دلم درد می‌کند»، متصور شد. اشاره نکردن به این معانی مختلف یا ذکر نکردن مثال، باعث می‌شود مراجعه‌کننده درک کاملی از معانی مختلف این حرف اضافه به دست نیاورد. در مورد معانی مختلف حرف اضافه «زیر» نیز فرهنگ بزرگ سخن کاستی‌هایی دارد. این فرهنگ دو معنا برای این کلمه در کاربرد حرف اضافه‌ای آورده‌است: «آن قسمت از فضا که در بالای آن چیزی قرار دارد و بخش درونی چیزی» (مانند در زیر خاک و در زیر کوه‌ها). با دقت در کاربرد این کلمه در عباراتی مانند «زیر در»، «زیر فرش» و «زیر میز» می‌بینیم که طرح‌واره‌های تصویری آنها متفاوت است؛ و البته کاربرد حاشیه‌ای این حرف اضافه را نیز باید در نظر گرفت، مانند «زیر بار مشکلات خمیده شده‌است» یا «او رساله‌اش را زیر نظر استاد راهنما نوشت».

آخرین حرف اضافه مورد بحث این مقاله «تو(ی)» است. در فرهنگ بزرگ سخن آن را در معنای «در» (تو کار دیگران دخالت نکن) و «به» (اگر دوستم نبودی همین‌جا می‌زدم تو گوشت) آورده‌اند. با دقت در عباراتی مانند «تو اتاق»، «تو اداره کار می‌کنه» و «تو رختخوابش وول می‌خورد»، می‌بینیم که طرح‌واره‌های تصویری متفاوتی برای این حرف اضافه وجود دارد. البته باید معانی حاشیه‌ای این حرف اضافه در عباراتی مانند «تو فکر»، «تو قضیه احمد» و «تو فیلم» را هم به این معانی افزود.

بررسی این چند حرف اضافه مشکلات موجود در این فرهنگ را در نحوه ثبت معانی آنها نشان می‌دهد. در بخش بعد پیشنهادهایی برای فرهنگ‌نویسان در جهت رفع این نقایص آورده شده‌است.

۴- نتیجه‌گیری

مباحث زبان‌شناسی گاهی کاملاً نظری هستند و انگار هدفی جز توصیف یا تبیین بخشی از زبان ندارند، اما نگاهی دقیق به برخی از این نظریه‌ها می‌تواند به استفاده کاربردی آنها نیز منجر شود. معنی‌شناسی شناختی از جمله نظریات مطرح اخیر در زبان‌شناسی است که می‌تواند کاربردهایی نیز داشته باشد. فرهنگ‌نویسان می‌توانند با بهره‌گیری از دستاوردهای معنی‌شناسی شناختی، نگاهی جامع‌تر و دقیق‌تر در فرهنگ‌نویسی به دست

آورند. مباحث این مقاله که محدود به چند حرف اضافه مکانی در زبان فارسی بود، نشان می‌دهد چگونه معنی‌شناسی شناختی می‌تواند دیدی متفاوت برای ضبط معانی این حروف به دست دهد.

در ادامه چند پیشنهاد درباره نحوه ضبط حروف اضافه در فرهنگ‌ها براساس مباحث بخش‌های قبل ارائه می‌کنیم:

۱- چون در اکثر موارد، حروف اضافه، در مقوله‌های دیگر (اسم، قید یا صفت) نیز می‌گنجد، بهتر است مدخلی که کاربرد آنها را به صورت حرف اضافه نشان می‌دهد جدا باشد، تا هم بتوان معانی مختلف آن را آورد و هم برای مراجعان، به‌ویژه کسانی که فارسی یاد می‌گیرند، کاربردهای آنها مشخص باشد.

۲- حروف اضافه، براساس دیدگاه شناختی، دارای معانی مرکزی و حاشیه‌ای هستند. معانی حاشیه‌ای عموماً حاصل بسط استعاری معانی مرکزی‌اند. این معانی باید در فرهنگ‌ها از هم جدا شوند؛ ابتدا معانی مرکزی و سپس معانی حاشیه‌ای آورده شود. ذکر مثال برای هر مورد می‌تواند بسیار راهگشا باشد.

۳- از آنجا که حروف اضافه در معانی مرکزی خود نیز دارای تنوعات و طرح‌واره‌های تصویری متفاوتی هستند (چنان‌که در بخش ۲ مشاهده شد)، لازم است معانی متفاوت این کلمات نیز آورده شود و برای استفاده بهتر، برای این معانی مختلف با طرح‌واره‌های تصویری متفاوت، مثالی ذکر شود.

پی‌نوشت

۱- داور محترمی که این مقاله را قبل از چاپ خواندند، به‌درستی تذکر دادند که مقوله دستوری برخی از کلماتی که در اینجا آنها را حروف اضافه تلقی کرده‌ام، جای بحث دارد و برخی آنها را قید می‌دانند. این تفاوت دیدگاه‌ها را قبول دارم، ولی از آنجا که تلقی مقوله دستوری حرف اضافه برای این کلمات تغییری در بحث ایجاد نمی‌کند، و موضوع ذکر شده نیاز به پژوهشی جدا دارد، در این مقاله وارد این بحث نمی‌شوم.

منابع

- انوری، حسن (۱۳۸۲)، فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۹)، درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی، نظریه‌ها و مفاهیم، تهران: سمت.
- صدری افشار، غلامحسین و دیگران، (۱۳۷۷)، فرهنگ فارسی امروز، تهران: کلمه.
- Brugman, Claudia (1981), *The Story of 'over': Polysemy, Semantics and the Structure the Lexicon*, MA thesis, University of California, Berkeley (published New York: Garland, 1988).
- Brugman, Claudia and George Lakoff (1988), 'Cognitive topology and lexical networks', in S. Small, G. Cottrell and M. Tannenhaus (eds), *Lexical Ambiguity Resolution*. San Mateo, CA: Morgan Kaufman, pp. 477-507.
- Evans, Vyvyan and M. Green (2006), *An introduction to cognitive linguistics*. Edinburgh University Press.
- Fillmore, Charles (1975), 'An alternative to checklist theories of meaning', *Proceedings of the First Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society*. Amsterdam: North Holland, pp. 123-31.
- Fillmore, Charles (1982), 'Frame semantics', in Linguistic Society of Korea (ed.), *Linguistics in the Morning Calm*. Seoul: Hanshin Publishing, pp. 111-37.
- Fillmore, Charles (1988), 'The mechanisms of construction grammar', *Proceedings of the Berkeley Linguistics Society*, 14, 35-55.
- Geeraerts, Dirk (2006), *Cognitive linguistics; basic readings*, Mouton de Gruyter.
- Gibbs, Raymond W. (1994), *The Poetics of Mind*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Johnson, Mark (1987), *The Body in the Mind: The Bodily Basis of Meaning, Imagination and Reason*. Chicago: Chicago University Press.
- Lakoff, George (1987), *Women, Fire and Dangerous Things: What Categories Reveal About the Mind*. Chicago: University of Chicago Press.
- Lakoff, George (1993), 'The contemporary theory of metaphor', in A. Ortony (ed.), *Metaphor and Thought*, 2nd edn. Cambridge: Cambridge University Press, pp. 202-51.
- Langacker, Ronald (1987), *Foundations of Cognitive Grammar, Volume I*. Stanford, CA: Stanford University Press.
- Reddy, Michael ([1979] 1993), 'The conduit metaphor: a case of frame conflict in our language about language', in A. Ortony (ed.), *Metaphor and Thought*, 2nd ed. Cambridge: Cambridge University Press, pp. 164-201.
- Rosch, Eleanor (1975), 'Cognitive representations of semantic categories' *Journal of Experimental Psychology: General*, 104, 192-233.

- Rosch, Eleanor (1977), 'Human categorization', in N. Warren (ed.), *Studies in Cross-linguistic Psychology*. London: Academic Press, pp. 1-49.
- Talmy, Leonard (2000), *Toward a Cognitive Semantics* (2 vols). Cambridge, MA: MIT Press.
- Ungerer, Hans-Jorg and Friedrich Schmid (1996), *An Introduction to Cognitive Linguistics*. London: Longman.
- Wittgenstein, Ludwig (1958), *Philosophische Untersuchungen*, trans.G. E. M. Anscombe as *Philosophical Investigations*, 3rd ed. 1999. Harlow, London: Prentice Hall.



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی